

شنبه ۲ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۱ آذر ۱۳۵۷]

تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردم انگلیس با نوشتن نامه مراتب همدردی و حمایت خود را از من بخاطر وضعیت مشکلی که با آن دست به گریبانم، اعلام داشته‌اند. و این در حالی است که تقریباً همه هموطنانم - که حرفه‌ایشان می‌تواند باعث دلخوشیم باشد - از والا حضرت اشرف و امیر خسرو افشار گرفته تا دیگران، بدون استثناء جز سرزنش و زخم‌زبان به کسانی که اعتبار و مقام خود را از دست داده‌اند - خصوصاً در مورد هویدا - کار دیگری انجام نداده‌اند.

امروز تلفنی داشتم از «ایرج امینی» (پسر علی امینی) که بعد از استعفا از مقام سفارت ایران در تونس، دیروز از تهران به پاریس آمده بود. و از قراری که می‌گفت: همکارانش در وزارت خارجه او را ترغیب کرده‌اند که بهتر است شکل استعفا دادنش را بصورتی درآورد که اینطور حالت زننده نداشته باشد. و بهمین جهت نیز دوباره می‌خواهد عازم تونس شود تا پس از انجام برنامه‌های متعارف و خداحافظی‌های تشریفاتی، مقامش را ترك کند.

ایرج امینی که بنا دارد روابط خود را با وزارت خارجه به صورت مشاور نیمه افتخاری ادامه دهد، ضمن صحبتش می‌گفت: «خیلی‌ها که از قصد من برای استعفا باخبر شده بودند، می‌گفتند حتماً راجی هم دست به چنین کاری خواهد زد»... که البته شك ندارم آنها احتمال می‌دادند که هر دو «سفیر اشرف» هم جهت حرکت می‌کنند.

پس از آن، ایرج به صحبتی که دیروز در تهران با شاه داشت اشاره کرد و گفت: «... به اعلیحضرت خاطر نشان ساختم که مواظب باشند از سوی کسانی که می‌خواهند ایشان سلطنت بکنند نه حکومت، صدمه‌ای نبینند. و اعلیحضرت هم بدون آنکه اظهار نظری بفرمایند، فقط حرفهای مرا استماع کردند...». و در پایان نیز احتمال داد که: بعید نیست دکتر صدیقی ۷۵ ساله که از اساتید آبرومند دانشگاه است - و در کابینه مصدق نیز سمت وزارت داشته - بعد از ماه محرم به نخست‌وزیری انتخاب شود.

تلفن ایرج امینی نمونه‌ای بود از ژست دوستانه کسی که ضمن توجه به نزدیک شدن پایان کارمن، با این حال هنوز کفه مرا سنگین نگه‌میدارد. و شنیدن صحبتهایش سبب شد بفهمم که افکار قبلی من راجع به هموطنانم ناپخته بوده است.

آنطور که از مطالب روزنامه‌ها برمی‌آید، تلفات و ضایعات حوادث دیروز

تهران خیلی سنگین بوده است. و در این باره خبرهای وحشتناکی راجع به تیراندازی با مسلسل از فراز هلیکوپتر بر روی تظاهرکنندگان و حرکت مداوم آمبولانسهایی که مرتب آژیر می کشیدند و در مسیر بیمارستانها رفت و آمد داشتند، در مطبوعات امروز چاپ شده است.

یکی از ضایعات حوادث اخیر ایران، صدمه دیدن غرور ملی ما بوده است. و باید اعتراف کنم که گرچه من هم دارای غرور ملی - نه بحد افراط مثل بعضی ها - هستم، ولی ضمناً هم نمی توانم این مسأله را بخود بقبولانم که: شاه و همه کسانی که شبیه من در اردوگاه شاه قرار دارند، چگونه می توانیم مدعی داشتن غرور ملی باشیم، در حالی که از مردم مملکت بریده ایم و با عجز و لابه از کشورهای غربی تقاضای حمایت از خود را داریم؟!!

در رژیمی که وابستگی کامل به غرب، ارکان اصلی موجودیش را تشکیل می دهد، ما نیز بحالتی درآمده ایم که اعتقاد خارج از اندازه به قدرت و توانائی متحدان اروپائی و آمریکائی خود پیدا کرده ایم. و چون فکر می کنیم آنها هر لحظه که بخواهند می توانند فقط با تکان دادن چوبدستی جادویی خود همه چیز را به میل خویش بگردانند، لذا اینطور بخود می قبولانیم که هر چه در ایران اتفاق می افتد سرنخش در لندن یا واشنگتن قرار دارد. و بهمین جهت نیز آنچنان برای دوستان غربی خود از جهت کارائی و قدرت اعمال نفوذشان ارزش و اهمیت قائل می شویم، که آنها خودشان هم هرگز این همه توانائی را در خویش سراغ نداشته و ندارند.

این نوع طرز فکر، میراثی است که از گذشته برایمان باقی مانده و چون زدودن آنها کاری نیست که به آسانی میسر باشد، نتیجه اش طبعاً به اینجا کشیده می شود که بر اثر بها دادن بیش از حد به غریبهها، خودمان را در مقابل آنها پست و حقیر تصور کنیم.

یکشنبه ۳ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۲ آذر ۱۳۵۷]

در خبرهای امروز عصر، علاوه بر اشاره به تلفات و ضایعات فراوان حوادث اخیر، گزارشی هم راجع به تیراندازی بعضی تظاهرکنندگان بسوی مامورین انتظامی و بمب گذاری و انفجار خودروهای نظامی وجود داشت و

۱ - این مسأله بطور کلی در مورد انقلابیون مسلمان و پیروان و هواداران امام خمینی صدق نمی کند. چون آنها هرگز بدون اجازه و دستور امام، علیه مامورین نظامی و انتظامی دست به اسلحه نبردند (بجز در مواردی که بین خود نظامی ها مسائلی پیش می آمد و پرسنل

ضمن آنهم شنیدم که: خمینی از سربازان خواسته است تا علیه «ستمکار زمانه» قیام کنند. خبرهای دیگر نیز حکایت از این دارد که هم‌اکنون در قصر شاه بطور مستمر بحثهایی راجع به استقرار يك دولت غیر نظامی و مسأله سرنوشت رژیم سلطنتی در جریان است.

بعد از شنیدن اخبار، تلفن زنگ زد و متصدی رمز سفارتخانه اطلاع داد که: کارکنان هواپیمائی ملی ایران از فردا دوباره دست به اعتصاب خواهند زد.

دوشنبه ۴ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۳ آذر ۱۳۵۷]

با دریافت تلگراف «محسن تائبی» از تهران فهمیدم که برادرم فرهاد روز چهارشنبه از طریق کویت وارد لندن خواهد شد.

ناهار امروز را با عده‌ای از مقامات سفارتخانه و «محمد پورداد» (نماینده رادیو تلویزیون ایران در لندن) صرف کردم، که قیافه همه آنها بدون استثنا نشان از افسردگی و نومیدی داشت.

در این جمع به حضرات پیشنهاد کردم که اگر بتوانیم تظاهراتی علیه مخالفین رژیم در لندن ترتیب بدهیم کاری پسندیده انجام داده‌ایم. ولی البته این تظاهرات را باید طوری برگزار کنیم که بیش از آنکه حالت طرفداری از شاه داشته باشد، بصورت مخالفت با خمینی جلوه کند.

از بین حاضران «خاکپور» بیش از همه، و «دستغیب» تا حدودی، این پیشنهاد را ارزنده دانستند درحالیکه کاخی معتقد بود: شخصیت کسانی که این تظاهرات را رهبری خواهند کرد خیلی اهمیت دارد و دنباله‌روی افراد

مسلمان و انقلابی علیه نظامی‌های طاغوتی دست به شورش میزدند... این نوع عملیات - که بسیار هم پراکنده بود - اکثراً توسط عوامل چپ صورت می‌گرفت و قصد از آنهم البته چیزی نبود، جز کشاندن مملکت بسوی جنگ داخلی (به زعم خودشان: مبارزه مسلحانه!) و گل‌آلود کردن آب برای استفاده‌های بعدی... در این مورد شاید گویاترین سند، اعلامیه مورخ ۴ آذر ۵۷ صادره از سوی «سازمان چریک‌های فدائی خلق» باشد که در آن، ضمن فراخواندن مردم به جنگ مسلحانه، بعضی اقدامات خودشان را در حمله به مامورین نظامی و انتظامی، انفجار خودروهای گشتی، حمله به بعضی مراکز گارد شهربانی و نیز پادگان عشرت‌آباد تهران، برشمرده بودند... مترجم

۲ - مسأله فراخواندن سربازان به قیام علیه شاه، در پیام امام خمینی (بمناسبت کشتار شب اول محرم توسط رژیم شاه) باین شکل آمده بود: «...من از سربازان سراسر کشور خواستارم که از سربازخانه‌ها فرار کنند. و این وظیفه‌ایست شرعی که در خدمت ستمکار نباید بود...» - مترجم

تظاهر کننده بستگی زیادی به شهرت سیاسی پیشروان صف تظاهرات خواهد داشت. و «گیتی» هم می گفت که: چنانچه نتوانیم عده زیادی را برای اینکار آماده کنیم، نتیجه تظاهرات جز بی آبرویی نخواهد بود.

در جواب آنها گفتم: هم اکنون در لندن عده زیادی ایرانی هستند که میل دارند عقاید خود را نسبت به حوادث اخیر و اوضاع آینده وطنشان ابراز کنند. و اگر ما نتوانیم به آنها کمک های لازم را برسانیم و نیازهای مخالفین خمینی را برآورده سازیم، درحقیقت به وظیفه خود عمل نکرده ایم. گرچه که این انجام وظیفه هم هرگز نباید بصورت يك اقدام مستقیم و فعالیت آشکار از سوی سفارتخانه - همانگونه که سفارت ما در واشنگتن هنگام آخرین دیدار شاه و شهبانو از آمریکا به اجرا گذاشت - جلوه گر شود... و در پایان بحث نیز ظاهرا باتفاق آراء تصمیم گرفتیم این برنامه را به اجرا درآوریم.

بعد از ظهر تلفنی داشتم از جمشید آموزگار که از نیویورک زنگ می زد، و درحالی که معلوم بود از وجود اسمش در لیست خارج کنندگان ارز بشدت خشمگین است، می گفت که: با کوشش زیاد توانسته از بانک مرکزی ایران تکذیب نامه ای در این باره بگیرد و آنرا در روزنامه های نیویورک انتشار دهد. قصد آموزگار از تماس تلفنی با من، بیشتر این بود که بداند مطالبی راجع به لیست مذکور در روزنامه های انگلیس هم منتشر شده یا نه؟ و اگر چنین است، آیا امکان چاپ تکذیب نامه بانک مرکزی در این روزنامه ها وجود دارد یا نه؟

در جواب آموزگار گفتم: به دلیل قوانین سفت و سخت انگلیس در مورد توهین به افراد، روزنامه های اینجا بدون نام بردن از کسی صرفا به درج خبر مربوط به انتشار لیست اکتفاء کرده اند. ولی البته چون روزنامه هائی که در انگلیس به زبان فارسی چاپ می شوند نام او و بقیه کسانی را که در لیست وجود داشته به چاپ رسانده اند، بهتر است تحقیق کنیم که آیا این روزنامه ها حاضرند حرف خود را پس بگیرند؟ و یا حداقل به چاپ تکذیب نامه بانک مرکزی رضایت دهند؟

کمی بعد تلفنی با فریدون هویدا صحبت کردم و از او شنیدم که: گرچه تقریبا هر شب به ملاقات والاحضرت اشرف می رود، ولی والاحضرت از ادعای خود راجع به اینکه هویدا مسئول همه حوادث کشور است، دست بردار نیست. و حتی در مقابل او هم از بی حرمتی نسبت به هویدا ابائی ندارد.

فریدون می گفت: روز جمعه که تلفنی با امیرعباس درزندان صحبت کرده، او را خیلی سرحال و شاد یافته است. و درحال حاضر هم کمترین

تردیدی ندارد که اردشیر زاهدی در بازداشت برادرش نقش اصلی را داشته، و این کار را نیز فقط باین دلیل انجام داده که انتقام عزل خودش از وزارت خارجه - در زمان نخست‌وزیری هویدا - را گرفته باشد.

فریدون در این مکالمه برعکس همیشه خیلی ملایم صحبت می‌کرد. و لحنش آنچنان آرام بود که باعث حیرتم شد.

امروز عصر که «وینستون چرچیل» (نماینده پارلمان انگلیس و فرزند چرچیل معروف) برای صرف مشروب به سفارتخانه آمده بود، می‌گفت: «جولیان ایمری» در بحثی که با نمایندگان حزب محافظه‌کار در پارلمان داشت، ضمن بیان جریان ملاقاتش با شاه، او را شخصی کاملاً افسرده و نومید توصیف کرد، که تخت سلطنتش نیز به لرزه افتاده است.

وینستون که قصد دارد روز یکشنبه برای دیدار از شاه و چند نفر دیگر عازم تهران شود، معتقد بود: «شاه را باید همچنان در قدرت نگهداشت و به این مسئله نیز باید خیلی اهمیت داد...».

چون میدانستم یکشنبه مصادف با روز «تاسوعا» است کوشیدم وینستون را از سفر به تهران در چنین روزی، بخاطر پرهیز از خطر و حفظ امنیتش، برحذر دارم. ولی او رغبتی به قبول توصیه من نشان نمی‌داد.

امشب در میهمانی شام سالانه «آستور - گودمن» که در مهمانخانه «لینکلن» برپا بود شرکت کردم. موقعی که نوبت سخنرانی‌ها رسید، «هارولد مک‌میلان» (نخست‌وزیر اسبق انگلیس) ابتدا با کمک دیگران از جابرجاست و بعد که بزحمت خود را روی پا نگهداشت، با صدائی گیرا و پرطنین نطق خود را با ابراز تعجب و شگفتی از بی‌ارادگی دموکراسی‌های غربی آغاز کرد و گفت: «گرچه وضع موجود به مراتب خطرناک‌تر از حالتی است که در سال ۱۹۶۳ وجود داشته، ولی تعجب اینجاست که هنوز برای رفع آن چاره‌ای اندیشیده نشده است. افغانستان فقط در عرض يك نصفه روز بلعیده شد، ولی در کابینه انگلیس که همان موقع مشغول چانه‌زدن بر سر افزایش ۵ درصد یا ۷ درصد به حقوق کارمندان بود، حتی يك نفر از اعضای دولت درباره افغانستان سخنی بر زبان نراند... هم‌اکنون نیز ضعیف‌ترین نوع حکومت در ایالات متحده آمریکا بر سرکار است. و اگر این وضع باعث سقوط ایران شود...».

مک‌میلان در اینجا لحظه‌ای سکوت کرد و دوباره با تاکید بیشتر گفت: «... دوستان من! اگر ایران سقوط کند، معنای دیگری جز پایان همه چیز نخواهد داشت... آسیا و آفریقا در حکم دوریه برای نفس کشیدن غرب هستند. و بهمین جهت نیز کشورهای غربی برای حفظ ثبات کشورهای این دو قاره

مستولند...».

در این مراسم - که بیشتر به يك نمایش مهیج شباهت داشت - هنری کیسینجر به عنوان سخنران بعدی روی صحنه آمد. و بعد از هشدار به حاضران، که نباید هرگز سیاست «تشنج زدائی» را برقراری آرامش و سکون در دنیا تعبیر و تفسیر کنند، به مسأله ایران پرداخت و ضمن سخنانش گفت: «...امروز ایران دچار گرفتاریست. چون شاه - علیرغم بعضی اشتباهات مقطعی - کوشش داشته ایران را به سوی تمدن سوق دهد. ولی بدانید که هیچ کس نخواهد توانست در مقابل پیشرفت و توسعه‌ای که حاصل تمدن است ایستادگی کند...».

کیسینجر در پایان سخنانش هم تاکید کرد که: ایران از نظر ژئوپلیتیک اهمیت فوق‌العاده‌ای برای امنیت غرب دارد. بعد از صرف شام، نزد کیسینجر رفتم و ضمن معرفی خودم، از او در مورد نکات مثبتی که در سخنانش راجع به ایران وجود داشت، تشکر کردم. و کیسینجر نیز با صدای کلفت و تو دماغی معروفش در جوابم گفت: «شما که می‌دانید من نسبت به ایران چه احساسی دارم... لطفا سلام مرا به شاه برسانید».

سه‌شنبه ۵ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۴ آذر ۱۳۵۷]

درحالی‌که آشوبهای پراکنده در ایران همچنان ادامه دارد، امروز در مراسمی که بافتخار پادشاه تایلند در سفارتخانه آن کشور برپا بود شرکت کردم. و برای ناهار هم پذیرای «پیتر تمپل - موریس» (نماینده پارلمان از حزب محافظه‌کار) بودم، که او راجع به توصیف «جولیان ایمری» از افسردگی شاه معتقد بود: بیان این مطالب از سوی جولیان، بیش از حد انتظار به وجه شاه در بین نمایندگان محافظه‌کار پارلمان لطمه زده است.

پیتر همچنین معتقد بود که: «شاه بایستی دوستان و هواداران خود را دوباره به مسند قدرت بازگرداند، و مبارزه شدیدی را نیز - بدون توجه به اظهارنظرهای رسانه‌های غربی - برای در دست گرفتن قدرت آغاز کند. برای اینکار نیز شاه الزاما باید با ایراد نطقهای تلویزیونی روحیه پزمرده هواداران نومید خود را احیاء کند تا بتواند به کمک آنها مبارزه‌اش را به پیش براند. و در این رهگذر حتی اگر هم شاه علاقه چندانی به نجات سلطنت خود نداشته باشد، باز ناچار است تن باینکار بدهد تا امکان هرگونه خطر تجزیه ایران را

از بین ببرد...»

بعد از ظهر توانستم تلفنی با فرهاد در تهران صحبت کنم. و از او شنیدم که: اعصابش طی چند روز گذشته واقعا در فشار بوده است. فرهاد میگفت: «برای قدردانی از افسران و سربازانی که این روزها برای نجات ایران می کوشند و دائم در خیابانها حضور دارند، هر کدام که کودکشان را برای معالجه نزد من می آوردند، از آنها پول نمی گرفتم. ولی بعد این رویه را کنار گذاشتم، چون بسیاری از این افسران - که با صورت اصلاح نکرده و چشمان قرمز از بی خوابی مستمر - به مطبم می آمدند، از این قدردانی من ابراز شگفتی میکردند...». و در پایان صحبتش هم افزود: «اصولا مثل اینکه ما باید در این مملکت همیشه از چیزی بترسیم. اوائل از گفتن حقایق به شاه می ترسیدیم، بعد از ساواک، و حالا هم از طرفداران خمینی... واقعا معلوم نیست که چرا مقدر شده سرنوشت ما باین شکل باشد؟!...».

چهارشنبه ۶ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۵ آذر ۱۳۵۷]

منشی «ادوارد هیت» (نخست وزیر سابق انگلیس) بعد از ظهر تلفن کرد و گفت که: هیت میخواهد امروز ساعت ۵ مرا ببیند. هیت که در منزلش منتظرم بود، ابتدا گفت: «... چون میدانم که مشکلاتی با بی بی سی دارید، میخواستم به بینم آیا از دست من کاری بر می آید یا نه؟!». در جواب او، چگونگی مشکلاتی را که با بی بی سی داریم تشریح کردم، و آنگاه با اشاره باینکه ما هرگز نمیخواهیم مقامات بی بی سی دست از روشهای لیبرال خود بردارند، افزودم: تنها تقاضای ما از بی بی سی اینست که از پخش دستورات انقلابی خمینی دست بردارد و بیش از این به آتش احساساتی که برافروخته شده، دامن نزند.

ادوارد هیت پس از شنیدن سخنانم قول داد که در این مورد با «مایکل سوان» (رئیس هیئت مدیره بی بی سی) - که او را شخصا در زمان نخست وزیر خویشتن به این سمت نشانده بود - صحبت کند.

۱ - قابل توجه کسانی که میگویند: «بی بی سی مستقل از دولت انگلیس عمل میکند»، ولی نمیدانند که اگر رئیس هیئت مدیره يك سازمان منصوب نخست وزیر باشد، صحبت از استقلال آن سازمان معنای دیگری جز خودفریبی ندارد. در مورد موضعگیریهای بی بی سی در زمان انقلاب، و ادعای پرویز راجی نیز باید خاطر نشان ساخت که براساس مدارك موجود و نوارهای ضبط شده از برنامه های فارسی بی بی سی در آن زمان، سیاست و خط مشی بی بی سی هرگز جز هواداری از ملی گراها و پشتیبانی از اجرای برنامه های لیبرالیسم در

هیث آنگاه به مسائل دیگر پرداخت و ضمن صحبت راجع به سیاست فرانسه، در مورد موضعگیری فرانسویها نیز گفت: «...واقعا حیرت آور است که دولت فرانسه با آن همه منافع کلان اقتصادی در ایران، چطور اجازه میدهد خمینی در کشورش بماند و احساسات مردم ایران را برای انقلاب تحریک کند؟... بنظر من که به این اقدام دولت فرانسه جز یک سیاست ضد فرانسوی نمی توان نام دیگری نهاد...». و در پایان هم، هیث از وضع ارباب سابقم (هویدا) سؤال کرد.

شام در ضیافت سفارت عربستان سعودی - که بافتخار «سیمون» (پادشاه سابق بلغارستان) برپا شده بود - شرکت کردم. و سرمیز شام هم درجائی نشستیم که بین ملکه مارگارت (همسر پادشاه بلغارستان) و «لیدی بادکر» قرار داشت.

«لیدی بادکر» ضمن صحبت با من، به ماجرای امیرعباس هویدا پرداخت، و با اشاره به اینکه دوستی او با امیرعباس و فریدون هویدا به دوران تحصیل در بیروت باز میگردد، گفت: «... من از آنچه که برای دوستم امیرعباس اتفاق افتاده، واقعا عصبانی هستم. چون نمی بایستی با شخصیتی که ۱۲ سال نخست وزیر کشورتان بوده، اینطور رفتار میشد. هویدا باهوشترین، بافرهنگ ترین، تواناترین، و موفق ترین نخست وزیر است که ایران تاکنون بخود دیده است. و من بخاطر کاری که شاه انجام داده، واقعا از او متنفرم. خیلی هم متنفرم!...».

پنجشنبه ۷ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۶ آذر ۱۳۵۷]

آنطور که خبر داده اند: امیرخسروافشار امروز وارد لندن نخواهد شد، ولی حسین اشراقی خواهد آمد.

ضمنا هم شنیدم که دو شرکت وستینگهاوس و جنرال الکتریک مشغول خارج کردن کارمندان خود و خانواده آنها از ایران هستند. و اعضای خانواده بسیاری از امریکائیهای دیگر نیز عنقریب بصورت دستجمعی با پروازهای اختصاصی ایران را ترک خواهند گفت. رادیو بی بی سی که این خبر را پخش کرد، در پایان گزارشش افزود که: هم اکنون صف طولی از امریکائیها - که به حدود نیم مایل میرسد - برای سوار شدن به هواپیما در فرودگاه مهرآباد بچشم

ایران نبوده است. که انشاءالله این مدعا را پس از انتشار کتاب «بی بی سی و انقلاب» بخوبی میتوان به اثبات رساند. - مترجم



می خورد.

براساس خبرهای رسیده: سنجابی که بدون هیچ قید و شرطی از بازداشت رها شده، طی مصاحبه‌ای همان حرفهای گذشته را تکرار کرده و مخالفت خود را با «سلطنتی که مغایر قانون رفتار میکنند» اعلام داشته است. درحالیکه این گفته او توسط روزنامه‌های انگلیسی اشتباهاً بصورت «مخالفت سنجابی با سلطنت غیر قانونی» ترجمه شده است.

سنجابی همچنین گفته است: «آینده شاه را ملت ایران تعیین می‌کند و شاه نیز باید به هر تصمیمی که مردم می‌گیرند گردن نهد...» و نیز ضمن اعلام شرکت در تظاهرات روز یکشنبه به مناسبت «تاسوعا» تاکید کرده که: چون این تظاهرات بصورت آرام انجام خواهد گرفت، چنانچه اغتشاشی رخ دهد، مسلماً آشوبگران حرفه‌ای و یا عوامل دولتی در آن دخالت داشته‌اند.

احمد قریشی که امروز بیدارم آمده بود، می‌گفت: «نمایندگانی از سوی ژنرال هیگ و برژینسکی سعی کرده‌اند با من تماس برقرار کنند. ولی من شخصاً تمایلی به اینکار نشان ندادم، چون واقعاً نمیدانستم که باید با آنها در چه زمینه‌ای صحبت کنم. بعد که بطور اتفاقی این قضیه را با سیدحسین نصر درمیان نهادم، قرار شد او در این باره از شهبانو کسب تکلیف کند... سه ساعت بعد شخصی بنام مبشر از تهران زنگ زد و گفت: از کاخ نیاوران تلفن می‌کند و الان حدود دو ساعت می‌شود که برای برقراری تماس با لندن مشغول تکاپوست. و بعد بااطلاعم رساند که: شاهنشاه دستور داده‌اند قریشی با امریکائیها صحبت کند، خوب به حرفهایشان گوش بدهد و هر آنچه که می‌گویند عیناً به تهران منعکس کند. و در پایان هم، گوئی که صحبت من با امریکائیها نقش مهمی در تعیین سرنوشت ایران خواهد داشت، مبشر افزود: امیدوارم در این راه خدا پشت و پناهتان باشد...»

با شنیدن حرفهای قریشی بخود گفتم: مثل اینکه وضع باید خیلی نومید کننده باشد که تماس تلفنی کاخ سلطنتی با لندن دو ساعت طول کشیده است و رژیم ایران نیز به يك صحبت ساده قریشی با نمایندگان دو مقام امریکائی اینهمه امید بسته و اهمیت قائل میشود.

۱ - صف طویل خروج امریکائیها در روز ۷ دسامبر مربوط به حرکت دستجمعی کارمندان امریکائی سازمان «ای.دی.اس» بود (که مأموریت کامپیوتری کردن تشکیلات سازمان تامین اجتماعی را برعهده داشتند) و چون روسای «ای.دی.اس» با همکاری عوامل دربار مبالغ هنگفتی از بودجه سازمان تامین اجتماعی را به بهانه مدرن کردن تشکیلاتش حیف و میل کرده بودند، لذا به آنها دستور داده شده بود که سرعت و قبل از فرا رسیدن ایام

## جمعه ۸ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۷ آذر ۱۳۵۷]

ملاهای قم با انتشار اعلامیه‌ای، سربازان را از تیراندازی بسوی تظاهرکنندگان منع کرده‌اند و بخش فارسی بی‌بی‌سی نیز با پخش این اعلامیه، تظاهرکنندگان و سربازان را با چگونگی آن آشنا ساخت.<sup>۱</sup>

یکشنبه و دوشنبه آینده به ترتیب روزهای «تاسوعا» و «عاشورا» خواهد بود. و چنانچه در این دو روز صفوف راهپیمایان به سوی قصر نیاوران تغییر جهت بدهد، طبیعی است که حوادث مهیجی رخ خواهد داد.

امروز پی بردم تلگراف مورخ ۲۱ نوامبر من، - به عنوان توضیح و دفاع از جریان مربوط به تکذیب اظهارات سیامک زند - که از طریق تلکس اردشیر زاهدی فرستاده شده بود، به رویت شاه نرسیده است. و چون مراتب «ناخشنودی شاهنشاه» دو روز بعد از آن تلگراف بمن ابلاغ شد، بهمین جهت من فقط میتوانم این قضیه را نشانه‌ای از سوءنیت امیرخسرو افشار بدانم، و جز این تصور نکنم که او عمداً خواسته است موقعیت مرا در نظر شاه تضعیف کند.

بهمین جهت امروز بدون آگاه کردن افشار، دو تلگراف جداگانه از طریق معینان (رئیس دفتر مخصوص) برای اطلاع شاه مخابره کردم. که در یکی از آنها، پس از اشاره به اظهارات بعضی مقامات انگلیسی مبنی بر اینکه احساس می‌کنند افسردگی و نومیدی برشاه مسلط شده، و هشدار نسبت به خطر تضعیف روحیه دیگران - بخصوص قوای مسلح - به دلیل بروز این حالت در شاه، مطلب را چنین ادامه دادم: «... با کمال احترام و ضمن پوزش از گستاخی خود، با اطلاع ذات مبارک میرساند که بهتر است هر چه سریعتر مراسمی برای عصر روز یکشنبه تدارک دیده شود، تا ضمن اینکه اعلیحضرت بر صفحه

→  
تاسوعا و عاشورا کارمندان خود را از ایران خارج کنند. ماجرای این سازمان و قضایای منجر به بازداشت دوتن از رؤسای «ای.دی.اس» و آنگاه فرار آن دو نفر از زندان قصر در روز ۲۲ بهمن ۵۷ یکی از حوادث عبرت‌انگیز و پندآموز دوران انقلاب اسلامی است، که دنباله آن حتی به جریان «بیانیه الجزایر» و دادگاه لاهه هم کشید... و تمام قضایای مربوط به آن در کتابی تحت عنوان «فرار عقابها» در سال ۱۳۶۳ انتشار یافته است. - مترجم

۱ - در این اعلامیه که روز ششم محرم (۱۶ آذر ۵۷) مشترکاً توسط آقایان: گلپایگانی، مرعشی نجفی، و شریعتمداری صادر شد، آمده بود: «... ارتش مسلمان ایران باید بداند که تیراندازی به هموطن مسلمان در تحت هیچ شرائطی و به هیچ بهانه‌ای جایز نیست...» - مترجم

تلویزیون ظاهر میشوند، چهره و گفتارشان نیز بصورتی باشد که خبر از وجود استحکام، اعتماد به نفس، و اطمینان به آینده، در اعلیحضرت بدهد...» در این تلگراف همچنین پیشنهاد کردم که: «بهتر است - علیرغم خطرات احتمالی - شاهنشاه در حالیکه عینا رفتار و گفتاری بهمان وضع دارند، طبق سنت همه ساله در مراسم عزاداری روز عاشورا در مسجد سپهسالار حضور بهم رسانند و با این اقدام خود روحیه همه کسانی را که به وطن خود عشق میورزند تقویت کنند...».

در تلگراف دوم نیز از شاه خواستم تا هر چه زودتر شخصی را برای سرپرستی شرکت ملی نفت ایران تعیین کند.<sup>۱</sup>

امروز ظهر حسین اشراقی و احمد قریشی به سفارتخانه آمدند تا با من و فرهاد (که روز چهارشنبه از ایران آمده بود) ناهار بخورند. مهمترین موضوع مورد بحث ما را سخنان دیروز کارتر در کنفرانس مطبوعاتی کاخ سفید تشکیل میداد که طی آن، کارتر گفته بود: «گرچه نمیدانم که آیا شاه خواهد توانست بحران فعلی را از سر بگذراند، ولی امیدوارم که او بتواند همچنان باقی بماند...». و ما همگی گفته کارتر را نمونه‌ای از بی‌غیرتی و حماقتش دانستیم. و بعد از آنکه چند دشنام نثارش کردیم، باین نتیجه رسیدیم که سخنان کارتر ضمناً هم میتواند اثر مخربی بر روحیه شاه داشته باشد.<sup>۲</sup>

امروز از رادیو تهران شنیدم که: «مقررات منع تجمع و حرکت دستجات بحال تعلیق درآمده است تا مردم بتوانند در آئین عزاداری ماه محرم شرکت کنند... بنظر من این اقدام میتواند تا حد زیادی از برخوردها جلوگیری کند.»<sup>۳</sup>

۱ - هوشنگ انصاری که سمت ریاست شرکت نفت را بعهده داشت روز ۱۷ آبان ۵۷ بدون مقدمه ایران را ترك کرده و به آمریکا رفته بود. مترجم

۲ - البته کارتر دو روز بعد این گفته خود را تکذیب کرد و آنرا ناشی از سوءتعبیر خبرنگاران دانست. مترجم

۳ - مردم اعلام کرده بودند که علیرغم اخطار دولت نظامی، در راهپیمائی‌های روز «تاسوعا و عاشورا» شرکت خواهند کرد. و دولت نظامی نیز با توجه به این حقیقت که، هرگز قادر به جلوگیری از سیل خروشان مردم انقلابی نخواهد بود، به لغو مقررات منع شرکت در اجتماعات مبادرت ورزید. ولی البته انرا فقط مشروط به شرکت مردم در عزاداری کرد و ضمناً هم اعلام داشت که به هیچ دسته‌ای اجازه حرکت در محدوده اطراف کاخ نیاوران داده نخواهد شد. مترجم

## شنبه ۹ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۸ آذر ۱۳۵۷]

به هتل کلاریج رفتم تا با حسین اشراقی راجع به بعضی مسائل بحث کنم. و این کاری بود که از مدتی پیش در صدد انجامش بودم، ولی شرایطش فراهم نمی شد. چون می دانستم ضمن آنکه مناسبات نزدیک من با امیرعباس هویدا - و همچنین برادری فریدون با او - موقعیت ما دو نفر را به وضع ناپایداری درآورده است، مسائلی از قبیل تکذیب نامه اظهارات سیامک زند و عدم موفقیت در آرام کردن لحن برنامه های فارسی بی بی سی نیز امتیازهای منفی برایم به همراه داشته است. و به همین جهت لازم می دیدم که درباره این مسائل با حسین اشراقی گفتگویی داشته باشم. به اضافه اینکه، از قرار معلوم امیرخسرو افشار پس از ماجرای تکذیب نامه اظهارات سیامک زند، به اشراقی گفته بود که: «اعلیحضرت فرمودند: بایستی یکنفر را برای سفارت لندن در نظر بگیریم...». ولی در گفتگوی امروز با اشراقی، موقعی که این مطلب را با او در میان نهادم، از اینکه اصولاً مکالمه ای به این شکل بین شاه و افشار صورت گرفته باشد اظهار تردید کرد.

در جواب اشراقی به او خاطر نشان ساختم: «از موقعی که افشار به وزارت خارجه رسید، به همه اینطور نشان داد که از مدافعین پروپاقرص من است و همواره در مقابل فریاد کسانی که خواهان عزل من هستند مقاومت می کند. و تو هم بارها اصرار داشتی که بهتر است به افشار زنگی بزنم و از حمایتهايش تشکر کنم. ولی اخیراً پی برده ام که افشار در مورد قضیه سیامک زند حتی از ارائه تلگراف من به شاه خودداری کرده است...». و بعد هم که تلگرافهای مربوطه را به اشراقی نشان دادم، او ضمن اعتراف به اینکه هرگز آنها را ندیده است، پیشنهاد کرد که بهتر است در این مورد مسئله را شخصاً با افشار در میان بگذارم.

در جواب اشراقی گفتم: ولی شك ندارم که افشار فوراً به من پاسخ خواهد داد: «خاطر خطیر ملوکانه آنقدر آشفته بود که فکر کردم به خاطر مصلحت تو هم که شده بهتر است از نشان دادن تلگراف به اعلیحضرت خودداری کنم» و یا مطالبی شبیه آن، که مثل بقیه حرفهای افشار، صرفاً از روش مخصوص او در به کرسی نشاندن ادعاهایش مایه می گیرد.

در روزنامه فاینانشل تایمز بیانیه ای از سوی «جودی پاول» (سخنگوی کاخ سفید) انتشار یافته که در آن ضمن اعلام خشم پرزیدنت کارتر از سوء تعبیر سخنانش در مورد شاه، هرگونه تغییر سیاست آمریکا در قبال پشتیبانی از

ایران را نیز تکذیب کرده است.

امروز در خبرها آمده است که: انتظار می‌رود حدود یک میلیون نفر در راهپیمائی فردا به مناسبت روز تاسوعا در تهران شرکت کنند. و همراه با آن، شنیدن تفسیر محافل خبری نیز که این تظاهرات عظیم را «مبارزه نهائی برای تعیین سرنوشت سلطنت پهلوی» توصیف کرده‌اند، برایم فوق‌العاده آزار دهنده بود.

موقعی که از هتل کلاریج به سفارتخانه برگشتم، به من اطلاع دادند که ساعتی پیش حدود سه هزار نفر در مقابل سفارتخانه دست به تظاهرات پرسروصدائی علیه شاه و دو دولت انگلیس و آمریکا (به عنوان حامیان شاه) زده‌اند.

### یکشنبه ۱۰ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۹ آذر ۱۳۵۷ - تاسوعا]

از رادیو بی‌بی‌سی شنیدم که: «هم اکنون حدود ۵۰۰ هزار نفر در خیابان‌های تهران دست به یک راهپیمائی آرام زده‌اند و ضمن حمل تصاویر خمینی، علیه شاه شعار میدهند...» خبرگزار بی‌بی‌سی ضمناً هم گزارش میداد که: «سازماندهی و نظم و ترتیب این راهپیمائی کاملاً چشمگیر است». ضمن اینکه مشغول نوشیدن قهوه و مطالعه نامه‌های روی میز بودم، سروصدای جابجا کردن موانع فلزی در خیابان توسط پلیس، مرا متوجه کرد که امروز هم بناست تظاهراتی در مقابل سفارتخانه برپا شود. حدود ساعت ۳ بعدازظهر بود که جمعیتی بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ نفر - که بیشتر شامل مردهای ریشو و یقه چرکین بودند - ظاهر شدند و در حالی از جلوی سفارتخانه عبور کردند که مشت‌های خود را تکان میدادند و همدیگر را وادار به گفتن «مرگ بر شاه» میکردند... که اگر برادرم فرهاد این منظره را می‌دید، حتماً جمعیت تظاهرکننده را «هموطنان بدبخت و شپشو» لقب میداد.

(۱)

### دوشنبه ۱۱ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۰ آذر ۱۳۵۷ - عاشورا]

«سید حسین نصر» به ملاقاتم آمد و در باره مذاکراتی که با «دنيس رایت» (سفير اسبق انگلیس در تهران) راجع به بی‌بی‌سی داشته، گفت: «... دنيس رایت معتقد بود، حرف شریف امامی صحیح است که: بجای حمله به بی‌بی‌سی

باید کیفیت برنامه‌های رادیو تهران بهتر شود...». و بعد هم اعتراف کرد که دفاع سرسختانه دنیس رایت از بی‌بی‌سی واقعاً برایش حیرت‌آور بوده است. ضمن این ملاقات، من پاکت لاک و مهر شده‌ای را که حاوی يك گزارش مختصر از چگونگی ماجرای تکذیب اظهارات سیامک زند - بانضمام کلیه تلگرافهای متبادله بین سفارتخانه و وزارت خارجه در همین زمینه - بود، به سید حسین نصر دادم تا در تهران به معینیان (رئیس دفتر مخصوص شاه) برساند. و بعد از توضیح کوتاهی راجع به محتویات درون پاکت نیز از «نصر» خواستم که مثل يك پیک امین از پاکت محافظت کند تا مبادا تصادفاً مفقود شود!

نصر در پایان ملاقات گفت: «منهم در مقابل از شما می‌خواهم که در دیدار بعدی خود با سیروس غنی، از او بخواهید که به آمریکائیه‌ها بگوید منبعده بهتر است در بیانیه‌های خود بجای عنوان کردن لزوم برقراری دموکراسی و لیبرالیسم در ایران، بیشتر روی مسائلی مثل نظم و قانون و ثبات مملکت تاکید داشته باشند...».

به گزارش بی‌بی‌سی: امروز حدود دو میلیون نفر طی تظاهراتی که بمناسبت روز عاشورا در تهران برگزار شد، شرکت کردند و علیه شاه شعار دادند. که در این باره «جفری رابرتسون» (خبرگزار بی‌بی‌سی) نیز از تهران اطلاع میداد: «... در میدان شهیاد تا آنجا که چشم کار می‌کرد، دریائی از انسانها بود که می‌جوشید...».

خدای من! دو میلیون نفر آدم تعدادی است که از هر معیاری فراتر میرود. دو میلیون نفری که همگی در تهران یکصدا فریاد می‌زدند «شاه باید برود»... و این مسأله‌ای است که فقط میتواند به يك رفراندوم عمومی از سوی مخالفین برای تعیین سرنوشت سلطنت تعبیر شود. و شك نباید کرد که رسانه‌های مردمی و حامی دموکراسی در جهان نیز اقدام امروز مردم ایران را به چیزی جز «طرد کامل رژیم از سوی ملت» تعبیر نخواهند کرد.

امیر خسرو افشار طی تلگرافی نوشت: «بی‌بی‌سی بار دیگر سوء نیت خود را نشان داد و تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات دیروز (تاسوعا) را يك میلیون نفر اعلام کرد. در حالی که طبق برآورد ناظران بی طرف، تعداد راهپیمایان دیروز بیش از ۳۵۰ هزار نفر نبوده است...».

شب موقعی که فیلم تظاهرات امروز تهران را در اخبار تلویزیون دیدم، بخودم گفتم: «تعداد شرکت کنندگان هرچقدر که باشد، اهمیت ندارد. چیزی که فعلاً مشهود است اقیانوس خروشان از مردم است که تا هرجا چشم می‌بیند

تمام طول و عرض خیابان آیزنهاور را پوشانده اند». و بعد از مشاهده این فیلم بود که احساس کردم نومییدی در وجودم اوج گرفته است.

سه شنبه ۱۲ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۱ آذر ۱۳۵۷]

گزارشی از سازمان عفو بین المللی انتشار یافته که در آن: دولت ایران به ادامه شکنجه متهم شده است. این گزارش ضمن یادآوری تعهد سال گذشته شاه مبنی بر خاتمه شکنجه گری در ایران، قول و قرارهای او را نیز «ریاکاری بزرگ» توصیف کرده است.

در خبرهای امروز شنیدم که: نیروهای نظامی در اصفهان با استفاده از هلیکوپتر به جمعیت تظاهر کننده تیراندازی کرده اند.

تلفنی داشتم از امیر خسرو افشار، که میگفت: فردا به لندن می آید. و می خواست بداند که وعده ملاقاتش با دیوید اوئن (وزیر خارجه) و «فرانسیس پیم» (کاندیدای وزارت خارجه از حزب محافظه کار) تأیید شده است یا نه؟ او ضمناً احوال حسین اشراقی را هم پرسید. و بعد چند ماجرای خوشمزه - به خیال خود - تعریف کرد، که همه را با خونسردی طوری گوش دادم که - فکر می کنم - به او برنخورد.

در پایان مکالمه نیز به افشار گفتم: موقعی که به لندن آمد بهتر است حرفهائی بیشتر از مسائل مربوط به بی بی سی، برای مذاکره با مقامات انگلیسی داشته باشد.

مهدوی - که او را واقعاً باید آیتی از نومییدی دانست - به دفترم آمد و گفت: «ما باید حتماً راجع به تلگراف دیروز امیر خسرو افشار - که ادعا داشت بی بی سی در مورد تعداد راهپیمایان عراق گفته - کاری بکنیم. چون در غیر این صورت مقامات تهران احساس خواهند کرد که شما بیشتر علاقه به دفاع از بی بی سی دارید، تا تبعیت از دستورات دولت خودتان...»

ضمن قبول اظهارات مهدوی، مندرجات روزنامه های دیلی تلگراف، دیلی میل، و گاردین را نشان دادم که آنها نیز تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات را بیش از یک میلیون نفر برآورد کرده بودند، و گفتم: «خبر این روزنامه ها که از منابع دیگر واصل شده است، نشان می دهد که ما نمی توانیم فقط بی بی سی را هدف حمله قرار دهیم...». و در همان جا نیز تصمیم گرفتم طی تلگرافی به امیر خسرو افشار، به اطلاعش برسانم که ادعای او راجع به نقض بیطرفی توسط بی بی سی را - در این مورد بخصوص - نمی توانم بپذیرم.

فرهاد امروز به یکی از دوستانش در تهران تلفن کرد و از او که با لحنی امیدوار کننده و فراتر از خوشبینی سخن می گفت، شنید که: موج تظاهرات به طرفداری از رژیم در شهرهای مشهد، تبریز، قم، رضائیه و یکی دو شهر دیگر بحرکت درآمده است.<sup>۱</sup>

موقعی که فرهاد داشت راجع به اوضاع تهران از دوستش می پرسید، تلفن دیگر زنگ زد و احمد قریشی از واشینگتن خبر داد که: «...آیت الله قمی (مقیم مشهد) حضرت (مهدی موعود) را به خواب دیده و از او شنیده که: خروج شاه از کشور به معنای پایان کار ایران است. بعد هم موقعی که آیت الله قمی مشغول فکر کردن راجع به علت این اظهارات بود، حضرت بار دیگر ظاهر شد و باو تاکید کرد که: اگر هرچه زودتر اقدامی صورت نگیرد، برای نجات کشور خیلی دیر خواهد شد... به همین جهت آیت الله قمی نیز فوراً این مطلب را انتشار داده است و هم اکنون مردم در سراسر ایران به پا خاسته اند و از شاه درخواست کرده اند که از فکر عزیمت از کشور منصرف شود...». قریشی در پایان صحبتش هم افزود: «... کارتر در سخنرانی امروز خود مطالب ناراحت کننده ای را که چند روز قبل اشتباهاً بر زبان رانده بود، تصحیح خواهد کرد». «جیمز کالاهان» (نخست وزیر انگلیس) امروز در جریان پاسخگویی به سؤالات در مجلس عوام، خاطر نشان ساخت که: اگر اوضاع فعلی ایران ادامه داشته باشد، صلاح نمی داند ملکه انگلیس برنامه سفر خود به ایران را (در ماه فوریه) باجرا درآورد. ولی بعد که کالاهان برای عدول از این گفته، از سوی نمایندگان تحت فشار قرار گرفت، مسأله را به این شکل عنوان کرد که: «در هر حال چنانچه سفر ملکه به ایران عملی شود، این اقدام هیچگاه به معنای پشتیبانی از رژیم ایران نخواهد بود...».<sup>۲</sup>

۱- البته این «موج تظاهرات طرفداری از رژیم» چیزی نبود جز حرکت گروهی از ماموران رژیم با لباس مبدل، که با چوب و چماق به جان مردم افتادند و در شهرهای مختلف بخصوص در آباده، کرمانشاه، رضائیه، کرمان، سبزوار، اصفهان و نجف آباد فجایعی ببار آوردند... مترجم

۲- زعمای دولت انگلیس تا قبل از مشاهده دو راهپیمائی عظیم تاسوعا و عاشورا بارها مراتب حمایت خود را از رژیم شاه اعلام کرده بودند (که موارد آن در خلال سطور همین خاطرات نیز آمده است) ولی ناگهان پس از تظاهرات با شکوه مردم در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذر، هیئت حاکمه انگلیس متوجه اشتباه خود می شوند و پی میبرند که تا به حال در تصوراتی باطل غرق بوده، بیهوده گمان میکرده اند که با



امشب در میهمانی شام سفارت اسپانیا، کنار «پتیئا» همسر سفیر فیلیپین در لندن جا داشتیم و ضمن صحبت با او پی بردم که به طالع بینی اعتقاد دارد. «پتیئا» می گفت «... يك طالع بين بسیار ماهر در مادرید سراغ دارم که کارهایش بیشتر به معجزه می ماند. و اکثر پیشگوئیهایش نیز تاکنون به حقیقت پیوسته...». پس از شنیدن این حرف، از او خواهش کردم که به دوست طالع بینش در مادرید تلفن کند و از او بخواهد آینده یکنفر را که در روز ۲۶ اکتبر متولد شده پیشگوئی کند.<sup>۱</sup> و «پتیئا» هم قول داد که حتماً نتیجه آن را به من خبر خواهد داد.

### چهارشنبه ۱۳ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۲ آذر ۱۳۵۷]

اوضاع اسفبار اقتصادی ایران در صدر خبرهای خارجی بی بی سی قرار دارد.

موقعی که برنامه اخبار رادیو تهران، قضیه تظاهراتی را که در اصفهان به طرفداری از شاه انجام گرفته، با بوق و کرنا اعلام می کرد، تلگرافی از امیرخسرو افشار به دستم رسید، که در آن نوشته بود: امروز وارد لندن خواهد شد. و ضمناً هم اطلاع می داد که: «تولید نفت ایران به سطح يك و نیم میلیون بشکه در روز تقلیل یافته است».

امروز گروهی از تظاهرکنندگان به کنسولگری ایران در شهر «منچستر» حمله بردند و بعد از شکستن مبل و اثاثه و پاره کردن اوراق، شعارهایی را

اوضاع و احوال ایران آشنا هستند و باید شاه را در مقابل «شورش کمونیستها!» حفظ کنند..... بیچاره انگلیسیها که سالهای سال تبلیغات کرده بودند تا به گروهی ساده لوح بقبولانند که «همه کارها دست انگلیسها است!»

همین طور، توجه به موضعگیری «سازمان عفو بین المللی» نیز از این حقیقت پرده برمی دارد که مقامات آن بلافاصله پس از مشاهده راهپیمائیهای باورنکردنی و شاه شکن مردم ایران، ناگهان به هرچه قول و قرار که با شاه بسته بودند پشت پا زدند و برای آنکه از قافله عقب نمانند، بجای خود، شاه بدبخت را «ریاکار بزرگ» لقب دادند. در حالی که واقعاً اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، باید قبول داشته باشیم که مسأله شکنجه در زندانهای رژیم شاه از اوائل آذر ۵۷ بعد هرگز وضع سابق خود را نداشته است. - مترجم

۱- ۲۶ اکتبر همان ۴ آبان، یعنی روز تولد شاه بوده است. - مترجم

روی در و دیوار نوشتند. «جهان نما» (سرکنسول ایران درمنچستر) که شرح این واقعه را با خونسردی کامل به اطلاع من رساند، ضمناً هم گفت که: همه تظاهرکنندگان توسط پلیس دستگیر شده‌اند.

خسرو اقبال طی يك تماس تلفنی از پاریس خبر داد که: (۱) تمام دنیا جریان تظاهرات روز عاشورا در تهران را به عنوان يك رفراندوم تلقی کرده‌اند و آن را يك رأی آشکار عمومی برای رفتن شاه به حساب می‌آورند. (۲) محافل مخالف رژیم مدعی هستند که در سراسر ایران حدود ۲۰ میلیون نفر طی دو روز تاسوعا و عاشورا علیه شاه دست به تظاهرات زدند. و این رقمی است که دو سوم جمعیت ایران را در بر می‌گیرد. (۳) آمریکاییها بیشتر از این مسأله آشفته خاطرنند که نشانه‌های تمرّد در بین پرسنل ارتش ایران ظاهر شده است. چون بعضی از افسران تمایل خود را در پیوستن به خمینی آشکار کرده‌اند، و بقیه نیز احتمالاً در صورت وخیم‌تر شدن اوضاع دست به این کار خواهند زد. (۴) صحبت از این است که بایستی تیمسار جم به فرماندهی ستاد ارتش منصوب شود تا بتواند اتحاد و انسجام افسران را حفظ کند. (۵) جرج بال<sup>۱</sup> به تهران رفته که شاه را وادار کند تا شورائی از معمرین قوم تشکیل دهد. (۶) این طور به نظر می‌رسد که بهتر است شاه به مدت شش ماه از کشور خارج شود، تا بتوان در غیاب او به يك راه حل سیاسی مناسب دست یافت.

در پایان مکالمه، موقعی که از خسرو اقبال پرسیدم: «اگر شاه از ایران برود، آیا هیچ اطمینانی به بازگشت او وجود دارد؟»، جواب داد: «این سؤالی است که پاسخی برای آن نمی‌توان یافت...».

نامه‌ای از «جولیان ایمری» (نماینده پارلمان انگلیس) به دستم رسید که در آن پرسیده بود: «آیا می‌توانید با پست سیاسی سفارتخانه، سه نامه‌ای را که در جوف پاکت گذارده‌ام به تهران بفرستید؟». و بعد نوشته بود: «یکی از این نامه‌ها برای شخص شاه است، دیگری برای امیر خسرو افشار، و سومی هم برای هویدا. ولی اگر فکر می‌کنید که به هر علتی برای من شایسته نیست نامه‌ای خطاب به هویدا - در شرائط فعلیش - بنویسم خواهش می‌کنم مرا راهنمایی کنید. البته - به تصور من - چون هویدا هنوز محاکمه نشده، پس از نظر مکاتبه آزادی دارد. ولی به هر حال بهتر است قضاوت در این مورد را به خود شما واگذار کنم...».

در یادداشت دیروز فراموش کردم راجع به نطق «کالاهان» در مورد سفر

۱- «جرج بال» از مشاورین سیاسی کاخ سفید در زمان کندی و جانسون و نیکسون و کارتر بود، که در آن زمان عضویت «شورای امنیت ملی» امریکا را داشت. - مترجم

ملکه انگلیس به ایران بنویسم که: «حدس می‌زنم نطق کالاهان در مجلس عوام، يك شبیخون بی نتیجه برای کسب چند رای بیشتر در جریان رای گیری امشب بین نمایندگان حزب کارگر بوده است».

امروز عصر به اتفاق حسین اشراقی از امیر خسرو افشار در فرودگاه لندن استقبال کردم.

افشار می‌گفت: جرج بال به تهران نرفته... در شاه علائمی از دودلی و ناامیدی ظاهر شده... صحبت‌هایی که راجع به تشکیل يك کابینه غیرنظامی در میان بوده، نتیجه‌ای جز تخریب روحیه ارتشبد از هاری (نخست وزیر) به همراه نداشته است و کلاً سبب شده که از استقامت و پایداری او تا حد زیادی کاسته شود.

افشار از نطق کالاهان در مورد اینکه «سفر ملکه انگلیس به ایران نبایستی به حمایت دولت انگلیس از رژیم شاه تعبیر شود» خیلی آزرده خاطر و حیرت زده بود. و از من خواست که هرچه زودتر با مدیر کل وزارت خارجه تماس بگیرم و ضمن تسلیم يك یادداشت اعتراضیه رسمی، به او خاطرنشان سازم که بیان چنین سخنانی توسط کالاهان، نشانه روشنی از تغییر سیاست دولت انگلیس تلقی می‌شود.

در جواب افشار گفتم که: چون فردا با «مایکل ویر» (مدیر کل وزارت خارجه) قرار ملاقات دارم، یادداشت اعتراضیه را نیز همانجا به وی تسلیم خواهم کرد. و در دنبال آن هم افزودم: «... ولی به نظر من، باز هم داریم در قضاوت‌های خود به خطا می‌رویم. چون مسأله ما اصلاً این نیست که کالاهان چه گفته و یا کارتر در باره فلان موضوع چه اظهارنظری کرده... مسأله ما فعلاً فقط این است که به بینیم خمینی چه می‌گوید؟ و یا ژنرال‌های ارتش چه تصمیمی دارند؟...».

افشار در مقابل جواب داد: «با گفته تو کاملاً موافقم، ولی مسأله این جا است که اعلیحضرت شخصاً برای اظهارنظرها و موضعگیریهای انگلیسها و آمریکاییها خیلی اهمیت قائلند...».

افشار ضمناً قضیه تیراندازی از هلیکوپتر به سوی تظاهر کنندگان در اصفهان را تأیید کرد و گفت: «... چون تظاهر کنندگان برای تصرف ساختمان مرکزی ساواک در اصفهان هجوم آورده بودند، لذا جز این وسیله، راه دیگری

در آن موقع برای جلوگیری از حمله مردم امکان‌پذیر نبود...»<sup>۱</sup>  
 از جمله خبرهای افشار، یکی هم این بود که: هوشنگ انصاری چند روز  
 پیش استعفای خود را از ریاست شرکت نفت، رسماً اطلاع داده است. و دیگر  
 اینکه: هم اکنون حداقل حدود ۵۰ پست خالی در ارتش وجود دارد که دلیل آن  
 را فقط می‌توان ناشی از دو دلی و بی تصمیمی «مقام بالا» دانست.  
 پس از آن افشار به مسأله دیگری پرداخت و گفت:  
 «... شهبانو، که در حال حاضر نقش متعادل کننده‌ای را در مورد بی  
 تصمیمی و دودلی اعلیحضرت ایفاء می‌کند، توانسته جلوی خونریزیهای بیشتر  
 را بگیرد. و بخصوص پس از تظاهرات عاشورا، گفتن این جمله توسط او که:  
 «اگر مردم ما را نمی‌خواهند، پس بهتر است برویم» سبب شده که اردشیر  
 زاهدی چند بار در حضور شخص اعلیحضرت با شهبانو درگیری لفظی پیدا  
 کند...»

خمینی با انتشار اعلامیه‌ای در پاریس، تظاهرات روز عاشورا را يك  
 رفراندوم ملی توصیف کرده و در آن از سران دولتها خواسته که از پشتیبانی  
 شاه دست بردارند. و هشدار داده که چنانچه موضع خود را تغییر ندهند، بعد از  
 استقرار جمهوری اسلامی در ایران با خطر تحریم تجارت و قطع صدور نفت  
 مواجه خواهند شد. خمینی در این اعلامیه، ناآگاهی سیاسی خود را نیز آشکار  
 ساخته و از سنای آمریکا خواسته تا کارتر را به خاطر حمایتش از شاه  
 استیضاح کند!<sup>۲</sup>

فعلاً وضع به این صورت است که ابتکار عمل کلاً در دست مخالفین قرار  
 دارد. و شاه و دولت به جای هر نوع اقدامی صرفاً از خود عکس‌العمل نشان  
 می‌دهند. تنها راهی نیز که به نظر می‌رسد بتواند فرصتی مناسب و طولانی  
 برای ترمیم موقعیت رژیم فراهم آورد، چیزی نیست جز از میان برداشتن  
 خمینی.

۱- این واقعه روز عاشورا (۲۰ آذر ۱۳۵۷) و در جریان راهپیمایی مردم اصفهان اتفاق  
 افتاد. که طی آن، پس از حمله مردم غیر مسلح به اداره ساواک اصفهان، گروهی از آنان  
 توسط هلیکوپتر از آسمان هدف رگبار قرار گرفتند و به شهادت رسیدند. - مترجم  
 ۲- ابتدا عین عبارت امام خمینی را می‌آوریم، تا بعد ببینیم چه کسی ناآگاهی سیاسی  
 خود را آشکار ساخته است.

امام در پیام روز ۲۱ آذر ۵۷ (به مناسبت راهپیمایی مردم در روز عاشورا) بعد از مطرح  
 کردن اهمیت این راهپیمایی به عنوان يك «رفراندوم بزرگ» و اخطار به سران دولتهای  
 پشتیبان شاه، مطلب مورد نظر را به این شکل عنوان کردند: «... بر ملت‌ها است که از دولت  
 خود (دولتهائی که پشتیبان شاه هستند) مواخذه کنند. و بر مجلس آمریکاست که دولت کارتر

## پنجشنبه ۱۴ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۳ آذر ۱۳۵۷]

«جان هولمز» (از نویسندگان روزنامه تایمز) امروز به سفارتخانه آمد و گفت: می خواهد در باره انتشار يك شماره مخصوص روزنامه تایمز به مناسبت سفر ملکه انگلیس به ایران در ماه فوریه، با من صحبت کند. که در پاسخ به او یادآور شدم:

«به سه دلیل، اصلاً گفتگو در مورد چنین مسأله ای بی معناست. (۱) هیچ پولی برای آن پرداخت نمی کنیم. (۲) بعد از توقف انتشار روزنامه تایمز، هیچ معلوم نیست که در چه زمانی دوباره انتشارش از سر گرفته خواهد شد. (۳) احتمال فراوان می رود که سفر ملکه انگلیس به ایران انجام نگیرد...»  
بعد از شنیدن این حرف، جان هولمز در حالی مرا ترك کرد که معلوم بود کاخ رویائیش فروریخته است.

ساعت ۱۱ صبح عازم وزارت خارجه انگلیس شدم تا طبق قرار قبلی با «مایکل ویر» (مدیرکل وزارت خارجه) ملاقات کنم.

را استیضاح نماید...»

قبل از هر توضیحی، ناگفته پیداست که امام از مجلس آمریکا خواسته بودند تا کارتر را استیضاح کند نه از سنای آمریکا (و باید دانست که سنای آمریکا فقط نیمی از مجلس و یا همان «کنگره آمریکا» میباشد، که نیمه دیگرش را «مجلس نمایندگان» تشکیل می دهد) و تازه اگر هم حرف پرویز راجی را قبول کنیم و سنای آمریکا را مورد خطاب امام بدانیم، باز هم اصل قضیه منتفی نمی شود. چون طبق قانون اساسی آمریکا: کنگره می تواند در مورد خیانت، سوء استفاده، بی لیاقتی و یا سیاستهای نادرست رئیس جمهور، او را استیضاح کرده و از کار برکنار سازد. (به همین دلیل بود که نیکسون پس از رسوائی واترگیت، شخصاً - و قبل از استیضاح او در کنگره - از سمت ریاست جمهوری استعفا داد، تا بتواند حداقل از مزایای «رئیس جمهور سابق» استفاده کند).

ترتیب کار نیز به این قرار است که: حق استیضاح رئیس جمهور از اختیارات «مجلس نمایندگان» آمریکا است، ولی محاکمه رئیس جمهور و اثبات جرم وی با سنای آمریکا است. و چنانچه سنا با اکثریت دو سوم آراء، استیضاح «مجلس نمایندگان» را تأیید کرد، رئیس جمهور از کار برکنار می شود و معاون وی یا رئیس مجلس نمایندگان تا پایان دوره جای او را می گیرد.

به این ترتیب پس حالا می توان تشخیص داد که چه کسی ناآگاهی سیاسی خود را آشکار ساخته است... و به عبارت دیگر: کسانی که در دانشگاه کمبریج درس سیاست و اقتصاد خوانده اند، تمام دنیا را زیر پا گذاشته اند، شغل سفارت شاهنشاه آریامهر را همراه با حواشی آن یدک می کشند، و خود را آگاه به مسائل سیاسی قلمداد می کنند، احتمال دارد که دچار «ناآگاهی سیاسی» هم باشند!! - مترجم

در این دیدار، ابتدا بحث مربوط به سخنان کالاهان در مجلس عوام را پیش کشیدم و گفتم که اظهارات نخست‌وزیر انگلیس مسلماً اثر منفی در افکار عمومی ایران به جا خواهد گذاشت. و سپس با اشاره به ملاقات وزرای خارجه ایران و انگلیس در نیویورک، یادآور شدم «دیوید اوئن» در این ملاقات تأکید کرد که ملکه انگلیس ضمن سخنرانی افتتاحیه پارلمان انگلیس، سفر خود به ایران را حتی الوقوع خواهد دانست. و شخصاً هم به افشار اطمینان داد که «ما هرگز از حمایت دوستانمان در موقع گرفتاری و سختی دست نخواهیم کشید و آنها را در زمانی که به ما محتاجند رها نخواهیم کرد». و این اطمینان‌خاطری بود که بارها توسط سفیر انگلیس در تهران نیز تکرار شده است.

پس از آن خطاب به «مایکل ویر» افزودم:

بنابراین، اظهارات نخست‌وزیر انگلیس در مورد اینکه «سفر ملکه انگلیس به ایران نپایستی به حمایت دولت انگلیس از رژیم شاه تعبیر شود» با گفته‌های قبلی کاملاً مغایر است و علاوه بر آن، پخش خبر مربوط به اظهارات کالاهان از برنامه فارسی بی‌بی‌سی هم نتیجه‌ای جز تضعیف موقعیت دولت ایران در پی نخواهد داشت.

و آنگاه این مسأله را نیز خاطر نشان ساختم که: با توجه به سوءظن سنتی ایرانیان نسبت به دخالت‌های انگلیس در کشورشان، گفته‌های نخست‌وزیر انگلیس بی‌تردید آثار ناخوشایندی در افکار عمومی ایرانیان به جا خواهد گذاشت.<sup>۱</sup>

مایکل پس از شنیدن صحبت‌هایم، چواب داد:

«البته من مسائل مورد نظر شما را کاملاً درک می‌کنم و مسلماً آن را به مقامات مسئول انتقال خواهم داد. ولی شما هم باید به این نکته توجه داشته باشید که حمایت‌های ما از رژیم شاه برایمان جز برانگیختن مخالفت و افزایش موج اعتراض، نه تنها در داخل حزب کارگر، بلکه در بین مردم ایران، ثمر دیگری نداشته است. و ضمناً هم این نکته قابل ذکر است که چنانچه ما در موقعیت فعلی، حمایت دولت بریتانیا را از سیاست‌های رژیم ایران آشکارا

۱- حتماً پرویز راجی می‌خواسته تغییر ظاهری سیاست دولت انگلیس در پشتیبانی از شاه را، دارای آثار ناخوشایند و منفی بر «طرفداران شاه» توصیف کند، ولی عبارت «طرفداران شاه» را در قالب کلمات دیپلماتیک تبدیل به «افکار عمومی ایرانیان» کرده است، تا ضمناً بعضی مصالح! را نیز در نظر گرفته باشد. - مترجم.

ابراز کنیم، آثار آن بر افکار عمومی به مراتب ناخوشایندتر خواهد بود...»<sup>۱</sup> در پاسخ مایکل ویر گفتم: البته از نظر رعایت آداب دیپلماسی، این در حیطة وظایف من نیست که بگویم نخست وزیر شما چه باید بگوید و چه نباید بگوید. ولی اگر شما واقعاً به آنچه در قسمت اول بیانات خود اظهار داشتید معتقد هستید، پس بهتر است کاری نکنید که بیش از این برای رژیم ایران دردسر فراهم شود.

در پایان ملاقات، که صحبت ما به مسائل دیگر کشیده شد، مایکل ویر گفت: «آنتونی پارسونز» (سفیر انگلیس در تهران) گزارش داده که در حال حاضر چهار مرکز سیاسی با نفوذ در ایران فعالیت دارند: ملاها، ارتش، جبهه ملی، و واسطه‌های سیاسی خوش سابقه (مثل انتظام و امینی) و در حالی که هیچکدام از این چهار مرکز قلباً رغبتی به تغییر رژیم نشان نمی‌دهند، ولی به خاطر عدم وجود ارتباط و گفتگوی مستقیم بین آنها، هیچ امیدی نیست که بتوان زمینه سازش و تفاهمشان را فراهم کرد.<sup>۲</sup>

بعد از ترك وزارت خارجه انگلیس مستقیماً به سفارتخانه آمدم و مشغول نوشتن گزارش گفتگوهای خود با مایکل ویر شدم. حدود ساعت يك بعد از ظهر که گزارش را به پایان برده بودم، امیر خسرو افشار بدون اطلاع قبلی به سراغم آمد. و منم بلافاصله گزارشی را که نوشته بودم به دستش دادم. افشار بعد از اینکه تمام گزارش را به دقت خواند، مطلبی را روی آن نوشت - که نتوانستم بخوانم - و سپس متصدی رمز سفارتخانه را احضار کرد و از او خواست تا آن را فوراً با رمز «دفتر مخصوص» به تهران مخابره کند. موقعی که افشار سفارتخانه را ترك کرد، از «شمس» (متصدی رمز سفارتخانه) خواستم آنچه را که افشار روی گزارش نوشته بود نشانم بدهد. و دیدم که او بدون دستکاری در نوشته من، تنها در بالای متن، عبارتی را افزوده که بطور معمول در مواقع تملق و چرب‌زبانی به کار می‌رود: «دست مبارك اعلیحضرت را می‌بوسم و گزارش زیر را از سوی سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن به شرف‌عرض همایونی می‌رسانم». که البته افشار در نوشتن این عبارت، بدعت جدیدی هم گزارده بود. چون به جای «پای مبارك» نوشته بود «دست

۱- حتماً «مایکل ویر» از این مثل معروف فارسی اطلاع داشته که: «اگر انگشت انگلیسها به دریا بخورد، آب دریا را نجس می‌کند». - مترجم

۲- ولی «آنتونی پارسونز» در کتاب خاطرات دوران سفارتش در ایران (غرور و سقوط) درست برعکس گزارش خود به وزارت خارجه انگلیس، مطالب فراوانی از واسطه‌گری خود در ایجاد ارتباط بین آخوندهای درباری، بعضی ژنرال‌های شاه، بعضی از سران جبهه ملی، و افرادی از تیپ دلالان سیاسی، آورده است. - مترجم

مبارك».

ساعت پنج و نیم بعد از ظهر دوباره به اتفاق امیر خسرو افشار و حسین اشراقی عازم وزارت خارجه شدیم تا با دیوید اوئن ملاقاتی داشته باشیم. در این ملاقات - که «مایکل ویر» و یک جوان دیگر هم حضور داشتند - افشار ابتدا به مسأله سفر ملکه انگلیس به ایران و اظهارات کالاهان در باره این سفر اشاره کرد. که اوئن در جواب او گفت: «مطمئن باشید در موضع دولت بریتانیا هیچ تغییری داده نشده و سفر ملکه به ایران نیز در راس موعد انجام خواهد گرفت...».

بعد افشار ضمن بحثی راجع به خطر تجزیه ایران بر اثر سقوط رژیم شاهنشاهی، به اوئن خاطر نشان ساخت که: «ارتش شاهنشاهی کاملاً قابل اعتماد است و اعلیحضرت نیز تمایل دارند که مانند یک شاه مشروطه سلطنت کنند...».

وزیر خارجه انگلیس در پاسخ افشار، مسأله کثرت گنج کننده مردم در تظاهرات روز عاشورا را متذکر شد و با تاکید بر اینکه بایستی در مقابله با تظاهر کنندگان از حداقل زور استفاده شود، بالا رفتن تلفات و ضایعات ناشی از سرکوب مردم را مسبب بیزاری افکار عمومی غرب از رژیم ایران دانست. ولی بلافاصله پس از آن، گفته هایش را به این نحو تصحیح کرد که: «... البته باید بدانید که آنچه ما در پایتخت های غربی می اندیشیم اهمیت چندانی ندارد. اصلاً ما را فراموش کنید. ما اگر بتوانیم به شما کمک کنیم، از انجام آن دریغ نداریم. ولی اصلاً صحیح نمی دانیم که برای رفع مشکلات داخلی شما، حتی اگر راه حلی هم داشته باشیم، آنرا ارائه بدهیم...».

موقعی که با افشار و اشراقی به هتل کلاریج بازگشتیم، افشار از اشراقی خواست که همانجا بنشیند و گزارش مشروحی از ملاقات با وزیر خارجه انگلیس بنویسد، تا بعداً خودش آنرا خلاصه کند.

حسین مشغول نوشتن گزارش شد. و افشار سر صحبت را با من باز کرد و از همان ابتدا با لحنی محتاط، ولی ناشیانه و بسیار سردرگم، از تمایل خود به تعویض فریدون هویدا سخن گفت. و سپس از من نظر خواست که چه کسی را به جای او برای تصدی مقام سفارت ایران در سازمان ملل متحد پیشنهاد می کنم؟ موقعی که از دو سه نفر نام بردم، افشار یکی را به دلیل اینکه جزء «دار و دسته اشرف» است نپسندید، و دیگری را نیز به خاطر داشتن «برچسب هویدا» کنار گذاشت.

چند لحظه بعد، موقعی که مشغول بحث دیگری بودیم، چون صحبت



امیرعباس هویدا پیش آمد، در باره او گفتم: «هویدا هر عیبی داشته باشد، ولی هرگز نمی‌توان در وفاداری تمام عیار او به مقام سلطنت شکی بدل راه داد». که افسار در مقابل این گفته سری تکان داد و گفت: «ولی من مطمئن نیستم». و من هم بلافاصله جوابش دادم: «شما هر تفسیر و تعبیری راجع به وفاداری و عدم وفاداری در ذهن خود دارید، اصلاً حاضر نیستم هیچ مطلبی در باره‌اش بشنوم». بدنبال این گفته نیز، چون از تغییر حالت افسار سابقه قلبی داشتم، با عجله برخاستم تا بروم. ولی او اصرار کرد که بمانم تا با هم شام بخوریم. و بعد که به اتفاق حسین در رستوران هتل شام خوردیم، از آنها جدا شدم.

در پازنگری به آنچه که امروز انجام گرفت، دامنه تفکراتم به اینجا کشید که: واقعاً چطور می‌توانیم ادعا داشته باشیم که باز هم چیزی از غرور ملی در ما باقی مانده است؟ ... در موقعیتی که «آیت الله» مردم ایران را علیه شاه برانگیخته، ما دو نفر - یکی وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی، و دیگری سفیر شاهنشاه آریامهر در دربار «سنت جیمز» - اینجا در لندن در برابر دولت انگلیس به خاک افتاده‌ایم و با التماس از آنها می‌خواهیم که دست از حمایت ما نکشند.

اگر زمانه به حدود ۵۰ سال قبل باز می‌گشت، این عمل ما می‌توانست قابل توجیه باشد. ۳۰ سال پیش هم تا حدودی شاید ولی اینک که دیگر هیچ نشانی از دوران گذشته امپراطوری بریتانیا وجود ندارد، مسلماً انگلیسها هرگز نمی‌توانند کاری بیشتر از خود ما برای ایران انجام دهند. چون در حال حاضر انگلیس حتی در زمینه اقتصادی هم دیگر يك قدرت بحساب نمی‌آید. و بنا بگفته‌ای: اگر نفت دریای شمال نبود، اصلاً نمی‌شد پیش‌بینی کرد که آینده‌ای برای انگلیس وجود داشته باشد. و به این ترتیب، در حالی که ما در ایران هنوز اعتقاد داریم از قدرت جادویی انگلیس می‌توان استفاده کرد، ولی خود انگلیسها اولین کسانی هستند که اعتراف می‌کنند دیگر هیچ قدرتی ندارند.... ما دائم مشغول تفسیر و تعبیر، و یا عیبجوئی از سخنانی هستیم که کالاهان یا کارتر در باره ایران به زبان می‌رانند. ولی «آیت الله» آنها را بدیده تحقیر می‌نگرد و اصلاً به گفته‌هایشان اعتنائی ندارد. و در این میان مسلم است که او برنده خواهد بود.

آیا موقع آن نرسیده که به ما ثابت شده باشد به بیراهه رفته‌ایم و از زاویه‌ای غلط به مسائل نگریسته‌ایم؟ و آیا لازم نیست که بیش از این به خیالبافی‌های بی‌پایه خود ادامه ندهیم؟

جمعه ۱۵ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۴ آذر ۱۳۵۷]

نامه‌ای از «جولیان ایمری» (نماینده پارلمان) در روزنامه دیلی تلگراف بچاپ رسیده که در آن، سخنان کالاهان (نخست وزیر انگلیس) را «حرف مفت» و «خنجر زدن از پشت» توصیف کرده است.<sup>۱</sup> روزنامه هرالد تریبیون خبر می‌دهد که احتمال می‌رود در ایران «شورای سلطنت» تشکیل شود و شاه بسیاری از اختیارات خود را به این شورا تفویض کند. بر اساس نوشته هرالد تریبیون: «شورای سلطنت نه نفر عضو خواهد داشت که ۲ نفر آنها از ژنرالهای ارتش، و بقیه از رجال سیاسی خوشنام چون انتظام و امینی و نهاوندی خواهند بود. این شورا در زمانی سررشته کارها را بدست خواهد گرفت که شاه بعنوان استراحت ایران را ترك کند...» امیر خسرو افشار با دیدن خبر هرالد تریبیون، آنرا نادرست خواند و گفت:

«عضویت هوشنگ نهاوندی در شورای سلطنت بهیچوجه قابل قبول نیست». موقعی که به دفتر کارم در سفارتخانه آمدم، پیغامی از «پتیتا» (همسر سفیر فیلیپین در لندن) دیدم که از من خواسته بود با او تلفنی تماس بگیرم. «پتیتا» تلفن را که برداشت با لحنی مردد گفت: «خبرهای بدی دارم». و بعد که اصرار کردم هر خبری باشد حاضر به شنیدنش هستم، به نقل پیشگوئیهای «جراردو سانچز» (همان طالع بینی که در مادرید سراغ داشت) پرداخت و گفت: «... بنا به نظر سانچز - که طالع شاه را از روز تولدش تا حال بررسی کرده - ستاره بخت او (عطارد) در محاق است و اصلاً نمی‌توان در مورد آینده‌اش خوشبین بود...» و بعد ادامه داد:

«... سانچز راجع به شاه پیشگوئی کرده که او مجبور خواهد شد به امتیاز دادنهایش ادامه دهد. ولی اینکار برایش نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت. چون امتیازگیرندگان اصولاً هدفی جز حفظ او ندارند... در ماه ژوئن [خرداد ۵۸] در ایران انتخابات برگزار خواهد شد و شاه در ماه سپتامبر [شهریور ۵۸] در حالی ایران را ترك خواهد کرد، که تا آن زمان حمایت دوستان امریکائیش از او روز بروز بیشتر کاهش یافته است. ولی اگر شاه برای ماندن در ایران پافشاری کند، حتماً کشته خواهد شد...»

۱- برای اطلاع از سخنان «کالاهان» به یادداشت روز ۲۱ آذر ۵۷ مراجعه شود.

شنبه ۱۶ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۵ آذر ۱۳۵۷]

مطبوعات امروز انگلیس خبرهای مفصلی راجع به فعالیتهای پشت پرده در تهران برای یافتن راه حلهای سیاسی انتشار داده‌اند. و در این مورد مقاله‌ای بقلم «مارتین وولاکات» در روزنامه گاردین خبر می‌دهد که: «شاه قاطعانه با این نظر که بطور موقت از ایران خارج شود مخالفت کرده و گفته است: رژیم شاهنشاهی بدون وجود شاهنشاه معنی ندارد...».

امروز «نور» ملکه اردن که بانفاق شوهرش (ملك حسين) به لندن آمده، تلفن کرد و خیلی خودمانی و بدون تشریفات گفت: «... من نور هستم، و برای این زنگ زدم که به بینم هنوز هم اینجا هستی یا نه؟ و اوضاع را چگونه می‌گذرانی؟».

«نور» که اخیراً باتفاق ملك حسين سفری به تهران داشته، تاکید می‌کرد که: «حال شاهنشاه خیلی خوب بود و شهبانو را هم گرچه خیلی قرص و محکم دیدم، ولی دلم می‌خواست بیشتر لبخند بزند».

ملکه اردن خیلی علاقه داشت بداند که: آیا توانسته‌ام تا به حال به خوبی در شغلم تاب بیاورم؟ آیا تظاهرکنندگان در ایران موفق شده‌اند باجی را که می‌خواستند، بگیرند؟! و بالاخره اینکه، اصولاً نظر من راجع به اوضاع چیست؟

در جواب «نور» بدون آنکه نزاکت را رعایت کرده باشم، گفتم: «... آنطور که یادم می‌آید، قبل از این که به این مقام سطح بالا بررسی اینقدر با ملاحظه و غصه‌خور و دلواپس دوستانت نبودی...». و از آن طرف سیم فقط صدای خنده آرامی را شنیدم، که نشانگر تصدیق حرفهایم بود.

در پایان مکالمه هم «نور» اطلاع داد که: حتماً در مدت اقامتش در لندن ترتیبی خواهد داد که با هم ملاقاتی داشته باشیم. و با این گفته مرا در دریای بیکران محبتش غرق کرد.

امروز بعدازظهر حدود ۸۰۰ تن از اعضای «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» تظاهراتی پرسرو صدا و جنجالی در جلوی سفارتخانه برآه انداختند، که طی آن حدود ۴۰۰ مامور پلیس مواظبشان بودند و با بستن راه عبور وسائل نقلیه، اجازه نمی‌دادند هیچ اتومبیلی از خیابان «نایتس بریج» به سمت خیابان «کنزینگتون گور» حرکت کند.

موقعی که صف تظاهرکنندگان به مقابل دبیرخانه سفارت رسید، چهار پنج

نفر از دانشجویان خواستند بزور وارد دبیرخانه شوند، ولی پلیس بسرعت آنها را گرفت و به داخل نفربرهای مخصوص پلیس انداخت و برد. تظاهرکنندگان به زبان فارسی فریاد میزدند «شاه، ترا می کشیم» و «مرگ بر شاه». ولی روی پلاکاردهائی که به زبان انگلیسی با خود حمل می کردند، به خاطر جلب توجه مردم تهاساچی نوشته بودند: «مرگ بر شاه و حامیانش» و مشتهای خود را به صورتی تکان می دادند که عیناً در راهپیمائیهای مردم تهران دیده شده بود.

### یکشنبه ۱۷ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۶ آذر ۱۳۵۷]

«وودرو وایات» طی مقاله‌ای که در روزنامه «ساندی میروور» به چاپ رسانده پیشنهاد کرده است که: «با استفاده از توصیه‌های پلیس لندن به خوبی می توان تظاهرات مردم تهران را تحت کنترل درآورد» بعد از مدتی هم خودش تلفن کرد و گفت: «... تصور نکنید که همینطور سرخود این پیشنهاد را داده‌ام. چون مدیرکل وزارت کشور در جریان آن قرار دارد و وزارت کشور انگلیس هم آمادگی خود را برای کمک به شما اعلام کرده است...». بعد از آن، «نور» (همسر ملک حسین) بدون واسطه تلفنچی مستقیماً تماس گرفت، و از من برای فردا شب شام دعوت کرد.

### دوشنبه ۱۸ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۷ آذر ۱۳۵۷]

امروز امیر خسرو افشار همراه با عده‌ای از نمایندگان پارلمان انگلیس - که جزء هواداران رژیم ایران هستند - برای صرف ناهار به سفارتخانه آمدند. سرمیز ناهار، افشار اوضاع ایران را به نحو مطلوبی برای نمایندگان تشریح کرد و در پایان سخنانش هم ضمن کشاندن مطلب به قضیه بی بی سی، افزود: «... آنطور که من احساس می‌کنم، در حال حاضر بی بی سی عیناً رفتاری به بدی رادیو مسکو را با ما در پیش گرفته است...». سر ساعت هشت و نیم خودم را به «قصر سبز» (محل اقامت ملک حسین و همسرش) رساندم. و دیدم که کنستانتین اشاه معزول یونان [باتفاق همسرش ملکه «آن ماری» و سه چهار نفر دیگر جزء میهمانان هستند. ولی چون ملک حسین و همسرش در بین حاضران نبودند، حدس زدم که حتماً در طبقه بالا پای تلویزیون نشسته‌اند تا مصاحبه‌ای را که ملک حسین با بی بی سی انجام

داده تماشا کنند و بعد به جمع میهمانان به پیوندند. موقعی هم که پخش مصاحبه شروع شد، ما در پائین صدای تلویزیون را بیشتر کردیم و به تماشای مصاحبه او نشستیم.

ملك حسين در مصاحبه‌اش - درست برخلاف شاه - با حالتی سخن می‌گفت که نشان از صداقت و شهامت و تواضع او داشت. و این در حالی بود که زبان انگلیسی را نیز به مراتب بهتر از شاه صحبت می‌کرد. در پایان این برنامه، موقعی که مصاحبه‌گر تلویزیون، عقیده ملك حسين را در مورد اوضاع ایران و شانس بقاء سلطنت شاه پرسید، او درست شبیه کسی که مواجه با سؤال غافلگیر کننده‌ای شده باشد، چند بار بسرعت مژه‌هایش را بهم زد و پس از چند لحظه که معلوم بود مسأله مورد پرسش، او را در فکر عمیقی فرو برده، جواب داد: «... اعلیحضرت شاه ایران همیشه برای من حکم يك برادر را داشته است و معتقدم که اگر او نباشد، ایران در خطر از هم پاشیدگی و تجزیه قرار خواهد گرفت...»<sup>۱</sup>.

کمی بعد از پایان برنامه مصاحبه که «نور» بسراغ ما آمد، با چهره‌ای خندان گفت: «فکر می‌کنم همگی به علت تاخیر ما پی برده‌اید». و به دنبال او ملك حسين هم به جمع میهمانان پیوست، که من بلافاصله از او به خاطر صحبت‌های دوستانه‌اش راجع به ایران تشکر کردم. و بعد هم باتفاق ملك حسين و سفیر اردن در لندن مشغول بحث راجع به سرنوشت «ذوالفقار علی بوتو» شدیم.

سر میز شام - که از غذاهای ساده و حاضری تشکیل شده بود - با «نور» مدتی را به حرفهای خودمانی گذراندم. که ضمن آن، «نور» صحبت را به قضیه هویدا هم کشاند و با نام بردن از او بعنوان «ارباب سابق» من، در باره بازداشتش نیز گفت: «این عمل عینا مثل به کار گرفتن شمشیری است که از هر دو طرف می‌برد...».

پس از شام، موقعی که کنستانتین آماده رفتن شد، منم برای ترك میهمانی از جا برخاستم. ضمن خداحافظی، «نور» خطاب به من گفت: «هر وقت خواستی و احتیاج داشتی می‌توانی به اینجا بیایی...». که با شنیدن این تعارف او، بخود گفتم: حقا که زن مهربان و با عاطفه و سخاوتمندی است.

۱- البته چون ملك حسين در پیشگویی دستی داشت، موقعی که پس از سقوط رژیم شاه متوجه شد که پیشگویی‌ش درست از آب درنیامده، با همکاری صدام و بقیه شرکاء برای تحقق پیشگونی خود وارد میدان شد و بساط جنگ تحمیلی را براه انداخت تا شاید - ولو به زور هم شده - ثابت کند که دیدگاههای سیاسی او خیلی صائب است. - مترجم

سه شنبه ۱۹ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۸ آذر ۱۳۵۷]

در خبرهای امروز صبح آمده است که گروهی از سربازان در تبریز دست به شورش زده‌اند و به جای مقابله با تظاهرکنندگان، اسلحه خود و نفربرهای ارتشی را تسلیم مردم کرده‌اند.

ساعت یازده و نیم صبح «مایکل سوان» (رئیس هیئت مدیره بی‌بی‌سی) برای ملاقات با امیر خسرو افشار به هتل کلاریج آمد. و در حالی که من هم حضور داشتم، او حدود یکساعت و نیم به انواع و اقسام مثالها در مورد روش تحریک آمیز و موضعگیری یکطرفه بی‌بی‌سی علیه رژیم ایران گوش داد. که البته بعضی از این موارد واقعیت داشت، ولی بعضی دیگر آنقدرها هم موثق نبود.

«مایکل سوان» که پپ دودکردنش شباهت به استادان دانشگاه داشت، پس از پایان صحبت‌های افشار، با کلماتی بسیار نرم و ملایم فقط از مواضع بی‌بی‌سی دفاع کرد.

ساعت یک «احمد قریشی» به هتل آمد تا با افشار ناهار بخورد. و من از هتل عازم سفارتخانه شدم تا مفاد تلگراف رمز «منوچهر ظلی» را که از تهران به سفارتخانه واصل شده بود، به اطلاع افشار برسانم.

«ظلی» در این تلگراف نوشته بود که: بعد از گفتگو با نخست‌وزیر (ازهارى) اینک میخواهد بداند که آیا افشار با اخراج «آندرووتیلی» (خبرنگار بی‌بی‌سی) از ایران موافق است یا نه؟

موقعی که مفاد تلگراف را با افشار در میان نهادم، او دستور داد فعلاً از اخراج «وتیلی» خودداری شود تا «مایکل سوان» فرصت کافی برای دادن پاسخهای قانع کننده به سؤالات متعددی که امروز صبح از او پرسیده بودیم، داشته باشد.

در خبرهای بعدازظهر بی‌بی‌سی شنیدم که: عنقریب يك دولت غیرنظامی به ریاست «غلامحسین صدیقی» در ایران روی کار می‌آید. و قرار است اعضای کابینه او نیز از کسانی تشکیل شود که در طول ۲۵ سال گذشته مصدر هیچ مقامی نبوده‌اند.

چهارشنبه ۲۰ دسامبر ۱۹۷۸ [۲۹ آذر ۱۳۵۷]

دادستان کل کشور در تهران تائید کرده که حدود یکصد نفر از ایرانیان

سرشناس در طول دو ماهه قبل از اعلام محدودیت خروج ارز، مبالغ هنگفتی پول - که سر به يك ميليارد و پانصدهزار دلار می زند - از ایران به بانکهای خارج انتقال داده اند.

«بیل لفلد» (از آمریکاییهائی که از قدیم دستی در کارهای ایران داشته اند) امروز تلفنی تماس گرفت و گفت: همین الان از تهران وارد لندن شده و می خواهد مرا ببیند.

بعد از ظهر که «بیل» به دیدارم آمد، می گفت: به چند دلیل باید نسبت به اوضاع ایران خوشبین بود. (۱) صبر و مقاومت دولت نظامی کم کم دارد آثار مطلوبش را نشان می دهد. (۲) مردم ایران بطور چشمگیری از بهم ریختگی زندگی روزانه خسته و درمانده شده اند. (۳) ملاها دیگر بیش از این نمی توانند از مردم بخواهند که برای به قدرت رساندنشان قربانی بدهند. (۴) خطری که برای روز عاشورا انتظارش میرفت، منتفی شده است.

«بیل» ضمناً هم معتقد بود که: «بنظر نمی رسد شاه هنوز اعتماد به نفس گذشته را بازیافته باشد. ولی اگر يك کودتای نظامی صورت بگیرد، این کار می تواند جلوی ادامه امتیاز دادن های شاه به ملاها را - که اصلاً واجد شرائط لازم نیستند - بگیرد.

پنجشنبه ۲۱ دسامبر ۱۹۷۸ [۳۰ آذر ۱۳۵۷]

«نور» ملکه اردن امروز تلفن کرد تا از گلهائی که برایش فرستاده بودم تشکر کند. و بعد از آنهم یادآوری کرد که: هر موقع احتیاج داشتم و یا نیازمند کمک و حمایت بودم می توانم نزد او به «امان» (پایتخت اردن) بروم. دکتر فلاح که امروز برای صرف ناهار به سفارتخانه آمده بود می گفت: «سرانجام، وجهه و سابقه خوب انتظام سبب شد که او به مقام ریاست شرکت نفت برسد. و با این انتصاب انتظار می رود که اوضاع شرکت نفت رو به بهبود بگذارد...»

وی همچنین ارتشبد از هاری را «يك سرباز ساده دل و درستکار و رك گو» توصیف کرد، که «نه از اقتصاد و سیاست چیزی می داند، و نه اصولاً استعدادی در سخنرانی برای جلب مردم دارد ولی به خاطر صداقت گفتار و لحن آشتی جویانه اش توانسته اطمینان مردم را به خود جلب کند» (!)

دکتر فلاح راجع به مسائل موجود در ایران می گفت: «... ژنرالهای تندرو - که ارتشبد اویسی در رأس همه آنها قرار دارد - به سختی مخالف اجازه